

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در مبحث استصحاب راجع به تعریف استصحاب و آشنا شدن با حقیقت بحث در طول این تاریخ ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ ساله متعرض کلمات مختلف از مبانی مختلف و مذاهب مختلف شدیم. به این مناسبت البته یک مقدار بحث طول کشید لکن خب چون خیلی به نظر ما نکات هم اصلی هم جنبی اش زیاد است باید تحمل کرد. ظاهری ها به اصطلاح عرض کردیم ظاهری ها به حسب ظاهر مؤسس این تفکر داود بن علی اصفهانی است. در قرن سوم این مکتب را و این مکتب خیلی شبیه اخباری های ما است. یعنی تمسکشان به اخبار اضافه بر تمسکشان به اخبار خیلی هم به ظاهر لفظ مثلا اگر آمد کسی فلان کرد لم تقبل صلاته می گوید صلاه را باید اعاده کنی. خیلی به ظاهر نص و خیلی تعبّد شدید به وجود نص. یعنی حتی اگر مسئله معروف هم باشد چون نصی نیامده است قبول نمی کنند.

لذا مصادر احکام پیش اینها فقط کتاب و سنت است. پیش ظاهری ها فقط کتاب و سنت است و به غیر از کتاب و سنت هم قبول نمی کنند. اجماع، قیاس و احکام دیگر و یکی هم استصحاب. استصحاب را قبول نمی کنند روی همین جهتی که عرض شد. اینها به اصطلاح تفکرشان به این ترتیب است. و خیلی هم به غیر از حالا کتاب و سنت خیلی هم به ظاهر لفظ به لحاظ به اصطلاح دیگر مثلا تفصیل قائل شود این علامت قبول است علام کمال است اینها را قبول نمی کنند همه را یک جور معنا می کنند. و طبیعتا هم اختلاف آرایشان نسبتا زیاد است البته باز خودشان هم عده ای از فقها دارند که فقیه معروفشان همان ابن حزم است که ما عادتا آرای آنها را از ایشان نقل می کنیم. البته ایشان در عده ای از موارد مخالفت با امام مذهب هم می کند. مثلا می گوید و به قال ابو سلیمان. مراد ایشان از ابو سلیمان همان داود بن علی سلیمانی است. امامی مذهب. این طور نیست که حالا هر چه داود بن علی گفت ایشان قبول کند. گاهی هم با امام مذهب خودش مخالفت می کند.

و عرض کردیم خود ابن حزم انصافا فوق العاده است. اصولا این علمایی که از این به اصطلاح ما اسپانیا به آن می گویند اندلس خب خیلی مردمان خوش فکر با استعداد طبیعتا کیفیت رسیدن مصادر به آنها هم مثل این بغداد و اینها نیست که مرکز بوده است. یک تفکر خاصی دارند کیفیت خاصی است در تفکرشان. در قسمت نجوم این علمای اندلس خیلی بروز و ظهور دارند. خود ابن حزم یکی از اشخاص واقعا نادر الوجود است. خیلی کتاب دارد. خیلی زیاد و در رشته های مختلف و البته ظاهرا حالا مثل همه بشر حالات داشته

است. در همین المحلای خودش در بعضی از مسائل واقعا می شود گفت بی نظیر است یعنی کسی به اندازه او در خصوصیات مسئله و روایات وارد نشده است. در عده ای از مسائل هم ایشان نه خیلی عادی پیش می آید.

علی ای حال ایشان در رشته های مختلف کتاب دارد من جمله در اصول کتاب الاحکام فی اصول الاحکام که در ۸ جزء نوشته شده است در دو مجلد در جلد جزء پنجم اوایل جلد پنجمش در استصحاب حال است. یک نکته ای را هم حالا اینجا بگویم چون این متعارف حوزه های ما نیست نوشته است فی استصحاب الحال و بطلان جمیع العقود و العبود و الشروط. استصحاب را با قاعده شروط مخلوط کرده است. و با قاعده المؤمنون عند شروطهم. این هم عرض کنم چون این قاعده المؤمنون عند شروطهم یا پیش آنها المسلمون عند شروطهم روایتش مختلف فیها است. مثل بخاری مثل مسلم بزرگان اهل سنت حدیث المؤمنون عند شروطهم را قبول نکرده اند و وارد حالا آن بحثش نمی خواهیم بشویم چون متون مختلف دارد. و جاهای به اصطلاح خاص خودش را دارد که الآن نمی خواهیم وارد بحثش بشویم.

آنچه که در ذهن اینها بوده است ما الآن قاعده المؤمنون عند شروطهم اولاً پیش ما سندش صحیح است. ایشان موضوع می داند. بله و سندش را اشکال می کند. لکن پیش ما سندش از ابی عبد الله و سند صحیح پیش ما ثابت است. لکن اشکال اساسی یک مقداریش هم در دلالتش هم بود. یعنی فقط در سند نبود. ایشان سند را قبول ندارد. هستند بعضی از علمای اهل سنت که سندش را معتبر می دانند. وارد بحث المؤمنون عند شروطهم نمی خواهیم بشوم.

در کتب ما، الآن امامیه به مناسبتی در خیارات مرحوم شیخ متعرض شده است یعنی در فقه لکن عادتاً در قواعد فقهیه متعرض می شوند. نه در اصول و نه در فقه. عرض کردیم این سه رشته علمی است که در حوزه های ما بوده است. حوزه های ما اعم از اهل سنت. مسائل فقهی اصول فقه و قواعد فقه. انشاء الله چند روز دیگر راجع به این مطلب توضیح عرض می کنم. متعارف الآن ما و حتی اهل سنت این را در اشباه و نظائر و در قواعد فقهیه هم می آورند همین قواعد فقهیه که زمان ما نوشته شده است قاعده المؤمنون عند شروطهم و عده ای هم از بس فروع دارد مستقلاً رسائل و کتبی نوشته اند. ما اینکه در اصول بیاید پیش ما متعارف نیست. در کتب اصول ما المؤمنون عند شروطهم متعارف نیست. چرا اینها آورده اند؟ یک تصویری داشته اند که با المؤمنون عند شروطهم می توانید تمام کارها را انجام دهید. فرض کنید مثلاً شرط کند یا عهد ببندد یا نذر کند که بلا نسبت مثلاً یک کاسه شراب بخورد. یا کتاب می فروشم به فلان قیمت به شرطی که یک کاسه شراب بخورد یا یک عمل محرمی را انجام دهد. یا با نذر. یک ذهنیت عرفی بسیط قبل از اسلام وجود داشت. عرض کردم روایتی

اهل سنت دارند آقایان اگر خواستند در جلد هفت القدر، جلد ۷ القدر راجع به کارهای اولی است یک مقدار من جمله به مناسبتی این روایت را آورده اند که یک زنی آمد پیش رسول الله گفت من نذر کرده ام که دف بزنم. همین آلات موسیقی. جلوی شما. پیغمبر فرمودند اگر همین جوری باشد زن اما اگر نذر کردی اشکال ندارد. به این تصور که انسان با نذر حرام را می تواند انجام دهد. لذا ما داریم لا نذر فی معصیه. اینها خیال می کردند با المؤمنون عند شروطهم محرمات هم لذا و الا شاید نمی خواستم وارد شوم چون ممکن است بخوانید نوشته است الباب الثالث فی استصحاب الحال و بطلان جميع العقود و العبود و الشروط. تعجب می کنیم بحث المؤمنون عند شروطهم را چرا در اصول آورده است. جایش که در اصول نیست عادتاً. این قاعده را در مکاسب در خیارات تبعاً للشیخ می آوریم در قواعد فقهیه می آوریم. در اصول تا به حال ندیدیم در کتابی از اصول قاعده المؤمنون عند شروطهم را بررسی کرده باشند.

این سرّش این است که این تصور بود که با قاعده المؤمنون عند شروطهم می شود احکام را عوض کرد. لذا به درد اصول خورد. سرّ آمدن در اصول این بود. و لکن خب می دانید در اصحاب ما هیچکس قائل به این نیست الا شرطاً احلّ حراماً او حرّم حلالاً مال همین بود. و عرض کردیم اینکه آقایان بحث کرده اند شرطاً احلّ حراماً این یعنی چه توضیح دادیم که این کلام مجموعه‌ش یک معنا دارد. نه دانه دانه. مجموعه‌ش یعنی قانون. یعنی المؤمنون عند شروطهم شارع می آید شرطی را که شما می کنید شرط را اصطلاحاً شرط و عقد و عبد و نذر را و چیزهای دیگر را اصطلاحاً در قانون امروز هم التزام شخصی یا اعتبار شخصی می گویند. شما یک چیزی را اعتبار می کنید. این جواز اعتبار شخصی چون مکلف بما هو مکلف حق اعتبار ندارد. اینکه چیزی را جعل کند این چنین حقی را ندارد. اگر چنین کاری را کرد باید قانون امضا کند. آن وقت المؤمنون عند شروطهم لا شرطاً احلّ حراماً که آقایان گفته اند این لا تخصیص است گفتیم این تخصیص نیست. لسانش لسان تخصیص است. تخصیص نیست. توضیح و تفصیل و تبیین شرط است. یعنی شما شرطی را شارع امضا می کند قانون که شما با شرطتان قانون را دور نزنید. شما نمی توانید با شرط یا عهد یا نذر یا یمین کل چیزهایی را که التزامات شخصی است مثلاً نماز را قبل از وقت بخوانید. شارع امضا نمی کند. التزام دهید به یک کاری. اعتبار کنید. یک چیزی را که خلاف قانون است. فوق قانون نمی توانید تصمیم بگیرید. تمام التزامات شخصی باید زیر اعتبارات قانونی باشد. لذا این تعبیر، تعبیر تخصیص نیست. نه اینکه این شرط خارج است. این بیان شرط است. این مشکل ابن حزم را برداشته است و اینجا آورده است. یا مشکل از اهل سنت خیال کرده اند المؤمنون عند شروطهم یعنی شما شرط را محرم کن. یا عقد را محرم کن. یا نذر محرم کن. این تعبیر لا شرطاً احلّ حراماً حتی در بعضی کتب اهل سنت عن رسول الله است. در روایات ما از ائمه هم هست. این در حقیقت بیان است. این به اصطلاح امروزی که در قوانین میخوانیم اینگونه است. التزامات شخصی از طرف قانون امضا می شود به شرطی که قانون را دور نزنند. به شرطی که فوق قانون نشود. تمام التزامات

شخصی باید دون قانون باشد. کسی حق ندارد با التزام شخصی اعتبار قانونی را دور بزند. این مراد الا شرطاً این اصلاً مراد جدی اش این است. حالا کلمه احلّ یعنی چه حرّم یعنی چه

س: معادشان یک چیز است

ج: تخصیص نیست. نه اینکه این شرط غیر از این الا شرطاً این خارج است. اصلاً این شرط نیست. معالش معنایش این است. اصلاً التزام شخصی نیست این. و این اختصاص به شریعت ندارد. بله اصلاً هیچ وقت کسی که قانون دارد هر نظامی که قانون دارد نمی تواند نمی تواند التزامات فردی را فراتر از قانون اجازه دهد. خب قانونش به هم می خورد. بله مگر بگوییم در شریعت قانون نیست. در اسلام قانون نیست. آنها اخلاقی است اینکه گفته است شراب نخور اخلاقی است. لذا اگر شما شرط کردید که شراب بخورد واجب است؟ خب اینکه میشود قبول. هر نظامی که خودش دارای یک نظام اجتماعی معین باشد قوانین معین باشد اصلاً نمی تواند این نظام التزامات شخصی را مطلقاً اجازه دهد. امکان ندارد چنین چیزی. امکان در وعای اعتبارات قانونی. پس قانون برای چه وضع شده است برای چه گفت خمر حرام است؟ اگر بنا باشد با عقد و عهد و نذر و شرط و یمین و الی آخره شما بتوانید قانون را دور بزنید. بتوانید فراتر از قانون. اگر رفتید فراتر از قانون خب اینکه التزام اینکه باید این بگوییم ایشان قانون خودش را قبول ندارد. امکان ندارد چنین چیزی.

لذا به نظر ما این تفسیر و تبیین است که این شبهه ابن حزم روشن شد اینجا چشمم افتاد نمی خواستیم وارد بحث شروط بشویم. چرا این شبهه برایش پیدا شده است؟ این خیال کرده است که المؤمنون عند شروطهم قانون هم می گیرد. و لذا در اصول آورده است. چطور مثلاً می گویند با اجماع یک حکم را بر می داریم؟ چطور می گویند روایت می آید حکم کتاب را تخصیص می زند؟ این قاعده المؤمنون عند شروطهم می آید آیات کتاب را تخصیص می زند. شما اگر شرط کردید می توانید این حکم را بردارید. این در ذهن ظاهرش این طور است و الا معقول نیست که این بحث را در اصول بیاورد. قاعده المؤمنون عند شروطهم را نباید در اصول بیاید. جایش که در اصول نیست. این در این هست چون نمی خواهم بخوانم فقط این نکته را می خواستم عرض کنم که چون در ذهنیت حوزه ما هم این رفته است که این تخصیص است. ما چند سال پیش هم بحث عام و خاص توضیحش را دادیم اختصاص به این ندارد خیلی از که لسانش تخصیص است در حقیقت تخصیص نیست. یکیش همین. بقیه اش در بحث عام و خاص گفتیم اگر نوارهایش را گوش کنید.

اصولاً این یک امر عقلایی است یعنی امام صادق می خواهد توضیح دهد که اگر پیغمبر فرمود المؤمنون عند شروطهم شرط مراد این را چه کسی دارد می گوید؟ این را مقنن می گوید. هیچ مقننی نمی آید اعتبارات شخصی را بالاتر از خود قانون خودش قبول کند. خب قانون

خودش لغو می شود دیگر. این دیگر طبیعی است. این یعنی چه نکته خاصی ندارد. پس هر مقننی که آمد گفت من اعتبار شخصی شما را قبول دارم خوب دقت کنید این چرا عقود التزام می شود مثلاً قیمت کتاب ده هزار تومان است. این می گوید کتاب را فروختم به شما ۹ هزار تومان. اصطلاحاً بدل حقیقی ده هزار تومان است. بدل اعتباری این اسمش اعتبار است. ۹ هزار تومان است. حالا اگر اختلافشان شد آن می تواند بگوید که بر میگردیم به اعتبار حقیقی. می گوید شما قرار گذاشتید ۹ هزار تومان. چون قرار را ۹ هزار تومان گذاشتید این اعتبار شما را من امضا می کنم. پس او نمی تواند مطالبه ده هزار تومان بکند. یا ده هزار تومان فروخت ۱۵ هزار تومان. طرف بعد دبه در آورد گفت در بازار اینقدر است می گوید با هم التزام گذاشتیم. قرار گذاشتیم. مراد ما از اعتبار این است. دقت کردید؟ در عقود یعنی یک بدل حقیقی دارد. اعتبار می کنند یک بدل اعتباری را. یک بدل جعلی را. قانون می آید این را امضا می کند. اگر امضا نمی کرد اصل اولی در تمام عقود در تمام عهود حالا در اصطلاح فقه می گوئیم اصل اولی در عقود بطلان است. شما این را بردارید به جای آن بگذارید اصل اولی در اعتبارات شخصی بطلان است. به جای کلمه عقود این بحث قانونی. اصل اولی هر اعتبار شخصی مثل من نمی خواهم می گویم یک کمی کشاند ما را به اینجا مثلاً شما الآن نماز صبح نخواندید مشغول نماز ظهر شدید یادتان آمد نماز صبح نخوانده اید. می خواهید آنچه که خوانده اید به جای نماز صبح قرار دهید. این خودش یک اعتبار شخصی است. اعتبار شخصی خیال نکنید به جای متعارف عرفی ما شاخ و دم دارد. این خودش یک اعتبار شخصی است. عملی را که شما نیت کردید نماز ظهر است. حالا می خواهید این عملی که یک رکعت و نیمش را خوانده اید به عنوان نماز ظهر را تبدیل کنید به نماز صبح. سؤال. این اعتبار است. اعتبار مراد ما از اعتبار این است. این اعتبار است. شما چنین حقی را داری اگر شارع اجازه داد بله و الا فلا. اینکه شما یک عملی را انجام دادید این را به جای آن بگذارید. بعضی ها را دیدم در ماه رمضان همین جور قرآن میخوانند که بعد اگر پول آمد بگویند قرآنی که خواندیم مال این پول است خب اینها دلیل می خواهد. آن قرآنی که خوانده شد، عرض کردیم هر عملی که از شخص صادر شود در مقتضای اصل اولی اصالت است. یعنی مال خودش است. نیابت نیت می خواهد. اگر نیت نیابت نکرد برای خودش واقع می شود. این هم یک قاعده دیگر. پس اینکه الآن قرآن خواند در ماه رمضان برای خودش واقع شد تمام شد. حالا می خواهد بعد یک پولی گیرش آمده است چون من مبتلا هستم در ماه رمضان می گوید بعد قرآنی که خواندم مال این پول. خب نمی شود دیگر. این اعتبار شخصی است. کلمه اعتبار شخصی برایتان روشن شود اسمش را الآن می گویند التزامات شخصی است. در اصطلاح قانون عربی. حالا ما به فارسی می گوئیم اعتبار شخصی. اینها اسمش را می گذارند التزامات شخصیه. یک بحثی در قانون است بحث های قانونی حقوقی امروز هم هست دیگر. التزامات شخصیه اصل اولی در آنها بطلان است. چرا؟ چون مکلف بما هو مکلف حق اعتبار ندارد. اعتبار وظیفه مقنن است.

بله مقنن می آید بعضی از موارد اعتبار شما را قبول می کند. به این می گویند امضا. این اوفوا بالعقود یعنی این. وفای به عقد یعنی عقد را تمام کنید. اصل کلمه وافی یعنی تمام. کتاب قیمتش ده تومان بود قرارداد بستیم ۱۵ تومان. این نگوید که ۱۰ تومان بود تو ۵ تومان را برگردان. نه دیگر قرار داد بستیت. طبق قرارداد باید تمامش کنی. یعنی شما باید ۱۵ تومان به طرف بدهید و طرف کتاب را به شما بدهد. طرف گفت کتاب نمی دهم. یا ۱۵ تومان بیشتر می خواهم. این خلاف است. شارع می آید پشت سر این قرارداد شما می ایستد. یعنی شارع می آید این التزام و اعتبار شخصی شما را امضا میکند. آن وقت ائمه علیهم السلام یک مطلب حقوقی و قانونی می کنند. هیچ وقت هیچ قانونی نمی آید اعتبار شخصی ای که می خواهد ضد قانون باشد را امضا کند. این امکان ندارد با اعتبار شخصی بیاید خود قانون را نفی کند. این چنین چیزی و لذا المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً این در حقیقت الا حکم شرعی نیست. این اصلاً حکم عقلایی است به طور کلی. مرحوم شیخ در مکاسب دارد اصاله الفساد در عقود. این اصاله الفساد در عقود مراد این است. اصاله عدم تحقق اعتبارات شخصیه. عهود هست نذور هست شروط هست مثل همین انتقال نیت الی ماشاءالله. نیابت هست. شما می خواهید یک عملی را نیابت از دیگری قرار دهید. اگر دلیل نیاید حق ندارید. جاهایی شک دارید. شما می گوید ادله آمده است که من می توانم وکیل بگیرم. شک دارید که اینجا وکالت ثابت است یا خیر. حق ندارید.

ما باید یک راهی پیدا کنیم برای این جور یعنی راه عمومی این دنیای فقه اینجا حالا می گویم این مال امروز نیست وقت ما را گرفته است نیم ساعت کمتر برای اینکه این آقا کار بدی کرده است که بحث عقود و شروط را در اصول آورده است.

بهرحال طبعاً حدود کار به مکتب ظاهر واضح است. من برای یک مقدار اجمال بحث، حدود کار در مکتب ظاهری چون ظاهری ها که نه اجماع را قبول دارند نه قیاس. خب به طریق اولاً استصحاب هم قبول نمی شود. این جای بحث ندارد چون ظاهری ها و این مکتب ظاهری یک چیز نمی دانم حالا کل مکتب است یا این خود ابن حزم است. یک فساد دیگر هم دارد. این اصلاً در حجیت خبر چون ما در بحث اوایل حجیت خبر عرض کردیم آقای خوبی مثلاً گفتند کسی نمی گوید که معدای خبر این است که خبر آمده است این وسط حکم الله واقعی است. اصلاً ابن حزم قائل است که خبر صحیح البته به نظر ایشان، ما یرویه العدل الضابط الی آخر این خبر اصلاً به منزله آیه است. افکار عجیب ایشان بالاتر از حکم واقعی. اصلاً تصریح می کند انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون، مراد از ذکر آیات قرآن و خبر صحیح است. نحن نزلنا الذکر، ذکرش خبر صحیح هم می گیرد. این آرای تندی است. البته کاری دیگر هم الآن علمای شیعه خیلی این کار را استفاده نکرده اند از ایشان به علمای خودشان حمله می کنند. حملاتی که ایشان به علمای خودشان دارد ما نداریم. به ابوحنیفه

و شافعی و مالک و خیلی حتی ضرب المثل شده است که لسان ابن حزم از شلاق نجاش تیزتر است. خیلی لسان تندى دارد نسبت به ائمه خودشان چون مذهب دیگری است و فقط نمی گوید باطل. اهانت هایت تند و زیادی می کند.

علی ای حال محل بحث را بیشتر نظرم روی مسئله البته یک مسئله ای راجع به دیروز مانده بود الآن وسط های بحث یادم آمد. آن باید فردا دیگر امروز که نمی رسیم. ایشان می گوید که اذا ورد النص من القرآن أو السنة الثابتة، مراد ایشان از سنت ثابتة متواتر نیست. اشتباه نشود. مرادش خبر صحیح است. به تعبیر خودش. فی امر ما علی حکم ما ثم دعا مدعی ان ذلك الحكم قد انتقل أو بطن من اجرانه انتقل ذلك شیء محکوم فيه ان بعض احواله او لتبدل زمانه او لتبدل مكانه فعلى مدعى انتقال الحكم من اجل ذلك ان یأتی ببرهان من نص قرآن او سنت رسول الله علی ان ذلك الحكم قد انتقل.

اگر می خواهد خلاف حالت سابقه البته این باید حکم را بعد توضیح و الفرض و الغرض و الفرض علی الجميع الثبات علی ما جاء به النص. می گویم عباراتش یک کمی واضح نیست. اصولاً کلاً ما این مشکل را دیدیم تا حالا در عبارات اهل سنت و حتی عبارات شیعه در قدما آن تحریر دقیق حتی متأخرین دقیق استصحاب روشن نیست. ایشان می گوید و الفرض علی الجميع الثبات علی ما جاء به النص ما دام بیغی اسم ذلك شیء محکوم فيه علیه. لانه یقین. چون این یقینی است. و نقله. نقله یعنی انتقال. مراد مصدر چه می گویند می گویند برای انتقال، دعوی و شرع لم یاذن الله تعالی به. البته این عبارات را من گاهی می خوانم نکات این به اصطلاح امروزی ما ادبیات غربی های آن زمان است یا به اصطلاح در کتاب مغنی هم دارد غایه المغارب است. اصطلاح مغارب یا به اصطلاح امروز ما می گویم غربی ها. انصافاً نحوه ادبیات همین الآن کتاب های غربی که ترجمه می شود یک ادبیات خاصی دارند. این هم ادبیات غرب چون اسپانیا است دیگر. ادبیاتش خاص است. شرع لم یاذن الله تعالی به. فهما مردودان کاذبان. چه بگوئیم آن حکم هست چه بگوئیم برداشته شده است. این هما به این معنا.

حتی یاتی النص بهما و یلزم من خالفنا فی هذا ان یطلب کلهم و اما اگر عنوان محفوظ است نه دیگر و الا لازم می آید تجدید دلیل علی لزوم صلاه و زکاه و علی صحت نکاحه مع امراته می گویم خیلی روشن نکرده است استصحاب چیست.

و یقال للمخالف فی هذا اخبرنا اتحكم انت بحکم آخر من عندک ام تقف فلا تحکم بشیء اصلا لا بالحکم اللذی کنت علیه و لا بغیره فان قال بل اقف قیل له وقوفک حکم. چرا وقوف می کنی؟ لم یأتک به نص. و ابطال حکم حکما نص اللذی قد اقبرت بصحته خطأً عظیم. می

بینید که یک ادبیات خاصی این هم با این وضوح برایتان می خوانم و الا ممکن است در حین خواندن برایتان مشکل باشد. یک جایش هم مشکل دارد برای ما هم.

و کلاهما لا یجزو ان قال بل احدث حکما آخر قیل له ابطلت حکم الله تعالی و شرعت شرعا لم یأذن به الله و کلاهما من الطوام، طوام جمع طامه. طامه یعنی چیزی که بر انسان مصیبت بزرگی است. المهلک لا طوام منمهلک نعوذ بالله من کل ذلک و یقال له فی کل حکم فان قال حالا یک کمی دو سطرش باشد به نظرم بد هم چاپ شده است فان قال انا البرائه حتی یصبح علیه شیء ترک قوله الفاسد و رجع علی الحق و ناقض اذ لم یکن سلک فی کل شیء هذا المسلک. و یلزمهم ایضا لا یرث موتاهم اذ لعلمهم قد

یعنی اگر با احتمالات عمل کند اوضاع به هم می خورد. عرض می کنم یک مقدار عباراتش غیر از خصوصیات ادبیاتی خودش تحریر واقعی اش هم برای مسئله خیلی روشن نیست.

و اما نحن فلا نتقل ان حکم الی حکم آخر الا بیرهان. عرض کردم چون اینها قیاس و اجماع را ق بول دارند اینها بعد وارد یک بحث دیگر می شود تا اینجا که می گوید

و کذلک ان جاء نص بوجوب حکم فی زمان ما او فی مکان او فی حال ما و بین لنا ذلک فی النص. ظاهرش می خواهد استصحاب را قبول نکند. یعنی یک جور خاصی اگر عنوان صدق کند مثلا نکاح را انجام داد این دیگر دست از این بر ندارد تا طلاق قطعی بیاید. این ظاهرش این طور است. اما اگر عنوان دارد مثل فاعتزلوا النساء فی المحیض که حالت خاصی است و جب ان لا یتعدی النص. این وجب ان لا یتعدی ظاهرش این است که استصحاب را قبول نمی کند. فلا یلزم ذلک الحکم فی حیثه فی غیر ذلک الزمان و لا فی غیر ذلک المكان. و لا فی غیر تلک الحال. در غیر حال این اما اذا تقدر الارث فقد تبدل الحکم بلا شک. کالخمیر یتخلل او یخلل. این یتخلل او یخلل یعنی خمر یا خود به خود سرکه شود یا شما در آن ماده ای بریزید که سرکه شود. تخلیل و تخلل فرقی این است.

لانه حرمت الخمر و الخل لیس خمرا و تصحیح طرابا. چون در این هم عده ای از اهل سنت استصحاب کرده اند. فقط سقط حکمها. و الی آخر بعد می گوید اگر بخواهد احتیاط هم بکند احتیاط نه. علی ای حال ایشان تا اینجا می گویم یک مشکل من بیشتر خواندم ظاهرش این است که آن استصحابی که محل کلام است قبول ندارد. ظاهرش این است چون یک تبدلی شده است دیگر فرض کنید فاعتزلوا النساء فی المحیض تبدلش این شده است که حیض مثلا نمی بیند خون حیض نمی بیند. ظاهرش این است این ظاهر مذهب ظاهری ها چون عرض کردیم از مذاهب مختلف می خواهیم متعرض شویم ظاهرش این است. در عالم زیدیه خب می دانید زیدیه هم کتاب های

.....

حدیث مفصل دارند کتاب های کلامی مفصل دارند در اصول هم کتاب هایی دارند لکن این کتابی که دست من است تقریباً شاید مهمترین کتابشان در اصول باشد. اسمش هدایه العقول الی غایه السؤل فی علم الاصول. غایه این غایه اسم کتابی است که مؤلف کتاب که اوایل قرن یازدهم بوده است. ۱۰۵۰ وفاتش بوده است. جوان هم بوده است نسبت به علما ۵۱ سالش بوده است. از ائمه زیدیه همین یمن است و از همین هادوی ها است که در یمن هم هستند. خیلی هم نوشته اند از جوانی اهل تیر و تفنگ و مبارزه بوده است و خیلی از این کتاب ها را در حالی که مخصوصاً صنعا محاصره بوده است در حال جنگ بوده است خودش هم خیلی شجاع بوده است در خط مقدم جنگ اگر این مطالب راست باشد. البته یمن در آن زمان چون تحت نفوذ عثمانی به طور طبیعی بود محاصره ها و جنگ هایشان با عثمانی ها است. در خود کتاب هست با اطراد. مراد از اطراد همان دولت عثمانی است. علی ای حال اگر راست باشد معلوم است در حالات شدت نوشته است و نسبت به آن حالت خوب است و الا خیلی علمی نیست.

بهرحال این کتاب اسمش هدایه العقول است دو جلد است این که میخوانم جلد دوم با حواشی ای که دارد چاپ شده است در استصحاب در جلد دوم متعرض شده است کتاب دا رای فوائدی هست اما همان کتب متعارف اهل سنت است آرای شیعه هم مگر سنی ها گفته باشند و الا مطلع به آرای شیعه نیست. آرای علمای خودش را هم زیاد نمی آورد در این کتاب آن که من دیده ام. بهرحال ایشان جزء ائمه شان به حساب می آید حسین بن قاسم به قول خودشان امام حسین و این شخص به اصطلاح انصافاً من حیث المجموع با آن حالات تو با این سنش خوب نوشته است و الا با قطع نظر از این دو تا نه.

الآن در خود یمن این کتاب معتبری است. همین الآن لکن به اسم خودش می شناسند نه به شرحش. غایه. ما با یکی از این یمنی ها صحبت می کردیم گفت غایه. گفتم این غایه نیست بعد دیدم اسم خود کتاب است. ماتن و شارح هم یکی است. هم غایه هم هدایه که شرحش است مال یک نفر است.

علی ای حال ایشان در من برای اینکه آشنا شویم با یک تفکر زیدی ها چون داریم مذاهب مختلف را می خوانیم دو، که مهمترین نکته بحث ما است تصویرشان از استصحاب حالا ما مهمان آن تصویر استصحاب است. ایشان استصحاب را این جور معنا می کند که التمسک بالدلیل حتی یرد ما یغیره. این بقاء حالت سابقه نیست. تمسک به دلیل. مثلاً دلیل این عبارت را حالا انشاء الله من الآن خواندم یک توضیحی در مطالب خودمان یک مقداری شبیه همان مبنایی است که مقتضی و مانع است. تقریباً شبیه آن است. مثلاً دلیل آمد که

عقد نکاح به این سبب واقع می شود شما دیگر این عقد نکاح واقع شد به این تمسک می کنیم مگر یک چیزی قطعاً بیاید که طلاق باشد. مشکوک باشد شک نمی تواند دلیل اول را بردارد. ظاهرش این طور است.

بهر حال ایشان معنایش را بقاء التمسک بالدلیل حتی یرد ما یغیره. بعد ایشان می گوید و قد یكون استصحاباً لحکم عقلی کلا استصحاب البرائه الاصلیه. ایشان برائت اصلیه را از راه استصحاب درست می کند. ما راجع به کلمه برائت اصلیه و استصحاب می خواستیم توضیح دهم راجع به عبارتی که دیروز از مرحوم آقای ملا محمد امین اسطرابادی خواندیم وقت نشد حالا فردا انشاء الله. علی ای حال یکی از ادله برائت اصولاً استصحاب است. انشاء الله عرض می کنیم در عبارت دیروز ایشان می گفت که نفی ازلی به تعبیر ایشان اصالت نفی ازلی مثل استصحاب ان نفی الازلی هر دو پیش ما حجت نیست. ایشان استصحاب برائت اصلیه را جاری می کرده است این آقا. یعنی عقل حکم میکند که اول احکامی در شریعت نبوده است بعد این استصحاب.

و قد یكون لشرعی المملک و النکاح و الطلاق حتی یرد مغیر. کالعلم بالبیع و الطلاق. و هو مأمور به و الاکثر اصحابنا. یعنی اگر دلیلی آمد که عقد نکاح با این لفظ واقع می شود و ما انحام دادیم حالا یک دلیل آمد که با فلان چیز برداشته می شود اختلافی است بعضی ها قبول دارند بعضی ها ندارند. ایشان می گوید اگر شک کردید دست از نکاح بردارید. نروید دومرتبه عقد نکاح بخوانیم. با شک دست بر ندارید. روشن شد؟

و هو مأمور به و عند الاکثر من اصحابنا مراد ایشان از اصحابنا یعنی زیدیه، و الشافعیه خلافاً للمعتزله و جمهور الحنفیه. در حنفیه هم محل اشکال است. و القریشی من اصحابنا. نشناختم چون خیلی ائمه زیدیه را نمی شناسم. عده ای را می شناسم اما این ریزه کاری هایش را نه. آن وقت دلیل ها چون این بعد دیگر ما ممکن است اجمالاً عرض کنم به این.

لان تحقق الشیء بلا ظن معارض یستلزم ظن البقاء بلا ظن المعارض یا بلا ظن معارض به نحو اضافه. این همان قاعده ای است که عرض کردیم و لذا استصحاب طبق این تفسیر جزء امارات می شود. اگر ما یقین به وجود شیء داشتیم خود یقین ظن به بقاء می آورد. مثل اینکه یک نفری بگوید درب حرم باز است. چطور زن داری؟ اگر خود ما آمدیم نیم ساعت قبل درب حرم باز بود این یقین به باز بودن درب باز هم ظن می آورد به باز بودن درب. یستلزم ظن البقاء ضروره. و این معنایش این است که چون ظن حجت است بعد هم ایشان می گوید و الظن متبع شرعاً. این همان بود که ملا محمد امین اسطرابادی آورد و رد کرد. این دلیل معروفی است بین اهل سنت در حجیت استصحاب.

دوم، و ایضا لو لم یکن طریقاً لا استب الشک فی الزوجیه ابتدائاً و بقاءً. مراد از زوجیت در اینجا همین زوجیت قانونی خودمان است. نه زوجیت عدد ها. لا استب الشک فی الزوجیه ابتدائاً و بقاء. یعنی اگر بخواهد حجت نباشد خب خلاف وجدان است. مثلاً اگر شما شک کردید زید و فلان خانم آیا ازدواج کرده اند یا نه، اصلاً شک کردید خب شما اگر شک کردید می گوئید چون قبلاً نبوده است حالا هم نبوده است. اما اگر یقیناً ازدواج کرده است شک در بقاء کردید که آیا آن زوجیت از بین رفت یا خیر می بینید؟ می گوید اگر شک در حصول زوجیت شود یک حالت دارید شک در بقاء زوجیت شود حالت دیگر. هر دو شک است فرقی این است که در زوجیت چون حالت سابقه دارد. در عدم زوجیت هم حالت سابقه عدم دارد. پس معلوم می شود استصحاب تأثیرگذار است. این هم من خواندم تا خیال نفرمایید که مثلاً بعد ایشان روایت هم اشاره می کند و فی من علم و شک فی الحدث و لذا حکم علیه باستدامه الوضو اشاره به آن حدیث هم می کند. پس دو دلیل ایشان اقامه فرمودند که هر دو خیلی واضح است. و قال آخرون انحصار ادله شرع فی النص و الاجماع و القیاس فلا یحتج به یعنی بالاستصحاب فی الشرعیات. ادله معین است قیاس به استصحاب نمی شود عمل کرد. و اجیب ان ذلک مسلّم فی ابتداء الحكم الشرعی و یک اشکال دیگر هم در لزوم تقدیم بینة النفی چون اینها را بعد می خوانیم و اشکال دیگر نفی جواز القیاس للظن.

این هم چون خود قیاس پیش ما درست نیست اینها را بعد متعرض می شویم. این راجع به استصحاب. ظاهر عبارت ایشان این است که استصحاب پیش اکثر زیدیه حجت است. تا جایی که ایشان فرموده است. بعد ایشان در آخر بحث می فرماید در این جلد ۲ صفحه ۶۳۲ و اما استصحاب حکم الاجماع فی محل الخلاف استصحاب حکم اجماع کالاستدلال الشافعیه علی ان خارج من غیر سبیلین، خارج من غیر سبیلین مثل قی یا خون. خون در بیاید. لا ینقض الوضو بان ذلک الشخص کان علی الوضو قبل خروجه اجماعاً فببقی علی ما کان علیه.

اسم این را ما خواندیم عبارت قبلی ها را هم خواندیم اسمش را گذاشته اند استصحاب در محل اجماع. فالحق نفیه. و ما توضیح دادیم چون در همین بحث ها برای همین اصلاً تمام این مطالب را که ما گفتیم برای همین دو سه کلمه اساسی است. عرض کردیم اگر بخواهیم استصحاب را واقعاً معنا کنیم همین است. استصحاب همین است مع الاجماع است. چون مراد از استصحاب خواهد آمد یک نوع تصرف در یقین است. آن که تصرف در یقین است این است همین است چون فرض کنید سبب نکاح آمد شک می کنیم از بین رفت یا خیر شما می توانید اینجا به قاعده مقتضی و مانع تمسک کنید. بگوییم مقتضی بود مانع شک کردیم مقتضی اثرش را می کند. یا سبب حالا فرق می گذارند بین علت و بین سبب. مقتضی سبب علت حالا هر چه می خواهید بگ و یید فرض کنید فانک کنت علی یقین من وضوئک. سبب

برای طهارت که وضو بود آمد. تا یقین پیدا نکردی از این سبب دست بر ندار. اسمش را گذاشتیم قاعده مقتضی و مانع. اینکه ایشان اول قبول کرد می گویم آدمی در حال جنگ و عمرش هم ۵۱ سال بهتر از این در نمی آید. اینکه ایشان اول قبول کرد این استصحاب نیست. توضیح خواهیم داد این در حقیقت یک نوع قاعده مقتضی و مانع است به تعبیر بعضی ها. سبب نکاح آمد یک لفظی است محل کلام است. بعضی ها می گویند نکاح را از بین می برد بعضی ها می گویند نمی برد. بگوئیم نکاح دوام دارد آن سبب آن مقتضی هست. دلیلی بر رفع ید از آن نداریم. این چه ربطی به استصحاب دارد؟ می گویم یک مشکلی که ما در استصحاب داریم، به راه های مختلف نگاه می کنیم به حکم سابق می گوئیم حکم سابق هست. اما حکم سابق هست این لازم نیست استصحاب باشد. انشاء الله توضیحاتش بعد خواهد آمد. آن نکته اصلی در استصحاب توسعه یقین است. بلکه خواهیم گفت انشاء الله آن نکته اصلی نکته اصلی در اصول کلا خوب دقت کنید ما چند بار گفتیم و این مشکل است اصلاً سَر اینکه این اصول مشکل درست کرده است این است. ببینید شما یک حد العلم دارید. اگر شما تعاملتان با حد العلم شد این اماره است این مشکل ندارد. مشکل کجاست؟ شما بیایید تعاملتان اوسع یا اضیق از حد العلم شود. آن که می خواهید تجزیه بگوئیم آن که بخواهیم منجز بگیریم غیر از حد العلم شما است. اصل مشکل این است. این را آقایان توضیح نداده اند. شما می بینید که زید در این ابایش تصرف می کند از درس آمده است این عبا را پوشیده است. این حد العلم شما دیدن تصرف است. می خواهید تصرف کنید ملک. ببینید شما یک اثر می خواهید بار بگذاریم عنوان علم این غیر از حد العلم شما است. این اسمش می شود اصل. این قاعده ید ما این قاعده را ما عرض کردیم برای اینکه مشکلات آقایان حل شود. به طور طبیعی انشاء الله روشن شد چرا در استصحاب مشکل وجود دارد چون من دیدم دیروز زید زنده است و می خواهم آثار حیات را امروز بار کنم. این نکته اش همین است. من دیدم خون در عناء افتاد در یک کاسه افتاد می گوئیم از هر دو کاسه اجتناب کن. شما بیش از حد العلمتان اینها اشکالشان در استصحاب همین بوده است در حقیقت.

یعنی اینها می گفتند وقتی شما یقین پیدا کردید این صورت ذهنی آمد، مقدار تجزیش به اندازه همان یقین است دیگر. فرض کنید قاعده تجاوز شما در سجده هستید شک در رکوع می کنید امام می فرماید بلی قد رکعت. شک دارد چطور می فرماید بلی قد رکعت؟ اینجا حد العلمش چیست؟ من در نماز من حمد و قل هو الله خوانده ام الآن هم در سجده هستم نماز ترتیب دارد اول حمد و قل هو الله است بعد رکوع است بعد سجود است ببینید هی این مقدمات را پیش هم می گذارد می گذارد چه نتیجه می گیرد؟ پس من رکوع را انجام دادم. اگر این راهی را که ما رفته ایم من تمام اینها را خواندم تا ببینید در این ۱۳۰۰ سال یک مطلب را به جای اینکه درست شرح دهند با چه مشکل یقین شما چیست زید دیروز زنده بود. شما چه می خواهید بگوئید می گوئید الآن آثارش. پس آن ترتیب آثار بیش از حد العلم

است. آن حقیقت استصحاب این است. اصلاً نکته اساسی استصحاب نکته اساسی قاعده تجاوز نکته اساسی من از نماز فارغ شدم اما شک دارم رکوع انجام دادیم یا خیر. می‌گوییم فارغ شدی همین کافی است. رکوع انجام دادی.

این باید تحلیل شود که نکته چه بوده است. ایشان می‌گوید فالحق نفیه فلا يكون حجه عند ائمتنا عليهم السلام و الغزالي. البته غزالی در کتاب مستثنی گفته است تصادفاً خیلی مفصل هم چون غزالی خودش شافعی است خلافاً لامامیه قائل به عدم حجیت خیلی قشنگ هم وارد شده است استدلالش هم قشنگ آورده است می‌خواستم بخوانم گذاشتم در وقت ادله استصحاب نفیا و اثباتاً. آنجا عبارت غزالی را بخوانیم. لان الدليل انما هو اجماع و هو مقيد بعدم الخارج فاذا وجد فلا اجماع. خب تمام نکته همین است.

پس در حقیقت روشن شد در حقیقت اینها قائل به حجیت اس تصحاب نیستند. ولو اولش گفت فالحق اثباته چون نکته اساسی استصحاب تا حالا ما چقدر قواعد را ذکر کردیم اصاله البرائه خواهیم گفت آنها هم استصحاب نیست. یواش یواش خواهیم گفت اینها هم نکته روشن شود یواش یواش تحدید محل نزاع دقیقاً که آن نکته اصلی امروزی کمی زود گفتیم آن نکته اصلی در باب استصحاب در باب بقیه اصول آثار را بیش از حد العلم شما می‌خواهیم بار کنیم. طبعاً هم اشکالش هم همین است. آثار به مقدار حد العلم است. وقتی گفتیم آثار به مقدار حد العلم است شما حد العلمتان من در نماز وارد شدم حمد و قل هو الله خوانده ام این حد العلم است. رکوع متیقن نیست. شما نیاید آثار نماز تام بار کنید. نماز ناقص است. حد العلمتان همین است. و لذا قاعده تجاوز یک تعبد است. می‌آید می‌گوید بلی قد رکعت. این نکته اش این است. این را چطور درست کنیم؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين